دریچه

تاثیر انقلاب‌های عربی بر رابطه آمریکا و اسراییل

ترجمه: پیمان موسوی

■ هم‌پیمان استراتژیک چه ویژگی‌هایی دارد؟ در واقع می‌توان سوال را این گونه مطرح کرد که هم‌پیمان استراتژیک برای ایالات متحده چه ویژگی‌هایی می‌تواند داشته باشد؟ با نگاهی آرمان گرایانه، برای ایالات متحده، یک هم‌پیمان کشوری است که ارزش‌های آمریکایی را ارج می‌نهد، در سرمایه‌گذاری‌های اقتصادی با واشنگتن شریک می‌شود و انعکاسی از پندارهای مردم ایالات متحده خواهد بود. اما نگاه تاکتیکی متفاوت‌تر از نگاه آرمان گرایانه است. در این دیدگاه هم‌پیمان، به رغم تضادها و تعارض‌ها، هم‌پای ایالت متحده می‌ایستد و از پنداره‌های جهانی ایالات متحده حمایت می‌کند. از طرفی در زمان مقتضی باید با ارتش ایالات متحده همکاری کند و فرودگاه‌های کشورش را در اختیار آمریکا قرار دهد. این در حالی است که هم‌پیمان ایالات متحده نیز باید از ارتش نیرومندی برخوردار باشد و در موضع‌گیری‌هایش دو پهلو عمل نکند. هم‌پیمانی با این ویژگی‌ها، به خطوط مرزی ایالات متحده امنیت می‌بخشد و از رویارویی با آمریکا پرهیز می‌کند. چنین هم‌پیمانی به رشد اقتصادی ایالات متحده کمک شایانی خواهد بود و از پی سرمایه‌گذاری در این کشور، بحران بیکاری و رکود اقتصادی را مرتفع خواهد کرد.

به این ترتیب فقط چند کشور در تعریف هم‌پیمان استراتژیک ایالات متحده می‌گنجند. اسراییل قطعا یکی از آن کشورها محسوب می‌شود. چنانچه باراک اوباما گفته بود که «هیچ دوستی بهتر از اسراییل در دنیا پیدا نمی‌شود». جمله‌ای که خوشایند هر دو حزب جمهوری خواهان و دموکرات‌ها واقع شد. اهمیت هم‌پیمانی اسراییل و ایالات متحده در صحنه بین‌الملل باید آشکار و فراتر از لابی‌گری‌های پشت پرده است. هر چند عده‌ای از تحلیلگران این راهبرد ایالات متحده را سرزنش خواهند کرد و آن را کورکورانه و یک طرفه خواهند پنداشت. این در حالی است که اسراییل، در عرصه بین‌الملل پشتیبان و شریک مهمی برای ایالات متحده محسوب می‌شود و در برنامه‌های راهبردی خارجی ایالات متحده حمایت از اسراییل اولویت اول دولتمردان آمریکایی است. کمک مالی سالیانه سه میلیارد دلار به ارتش اسراییل همیشه جایی در هزینه‌های خارجی ایالات متحده به خود اختصاص می‌دهد. با این حال، عده‌ای از تحلیلگران اعتقاد دارند که ایالات متحده نفع کمتری در روابط فیمابین می‌برد. در این اتحاد اسراییلی‌ها مورد حمایت بیشتری قرار می‌گیرند و با لابی‌گری، منافع خود را پیش می‌برند. در حالی که این پشتیبانی بدون توجه به نیازهای داخلی ایالات متحده صورت می‌گیرد. به زعم این تحلیل‌گران، رابطه ایالات متحده و اسراییل رابطه‌ای یک طرفه است که در آن رژیم اسراییل همواره نفع بیشتری برده است. رابطه‌ای که موجب نارضایتی کشورهای مسلمان منطقه شده است. سیاست‌های ایالات متحده و اسراییل در ظاهر حمایت از روند صلح خاورمیانه است اما در عرصه عمل این تئوری پیاده نمی‌شود. آگاهان اعتقاد دارند که باید تعریف مطمئن‌تری از سیاست‌های خارجی ارایه کرد و امنیت گروه‌های بیشتری در این خط مشی‌ها لحاظ شود. پیش نیاز این خط مشی‌ها لزوما مادی و اقتصادی نیست. گفتنی است این رفتار متناقض در عرصه عمل به وخیم‌تر شدن اوضاع می‌انجامد. البته باید اذعان داشت که اتحاد با اسراییل برای آمریکا امری راهبردی و با اهمیت است. در این خصوص موسسه نظرسنجی گالوپ بر اساس یک نظرسنجی انجام شده در ماه فوریه اعلام کرد که از هر سه آمریکایی دو نفر با اسراییلی‌ها احساس هم ذات پنداری می‌کنند. روند حمایت از اسراییل بعد از ۱۱ سپتامبر سال ۲۰۰۱ آغاز شده و حمایت‌های دولتمردان آمریکایی نسبت به قبل از اسراییل بیشتر شده است. از طرفی این تحقیقات پیمایشی نشان می‌دهد که بیشتر آمریکایی‌ها نسبت به سیاست‌های دو پهلوی ایالات متحده انتقاد و اعتقاد دارند که دولتمردان‌شان نه از اسراییل حمایت مطلق می‌کند و نه بنیادگرایان را به طور کامل طرد می‌کند. به اعتقاد آن کاخ سفید در مواقع ضروری از هر دو طرف بهره می‌برد. در سخنرانی سال گذشته دیوید پترائوس به این امر تاکید شده بود که چالش اعراب و اسراییل به سود ما تمام خواهد شد. این در حالی است که به رغم سیاست‌های دوپهلوی دولتمردان ایالات متحده، بر اساس نظرسنجی به عمل آمده از سوی سی.ان.ان از هر ۱۰ آمریکایی، هشت نفر اعتقاد دارند که اسراییل بهترین هم‌پیمان ایالات متحده است. با این وجود پس از تغییرات بنیادی در دنیای اعراب، سیاست‌های ایالات متحده باید چرخش آشکاری به سمت و سوی هم‌پیمانی با اسراییل داشته باشد. طرفه آنکه ترکیه که زمانی بهترین هم‌پیمان غرب در محسوب می‌شد پس از روی کار آمدن حزب عدالت و توسعه به طرف کشورهای منطقه گرایش پیدا کرده و اولویت اول سیاست خارجی ترکیه ارتباط با کشورهای خاورمیانه تعیین شده است. از طرفی دولت‌های عربی که سابق براین از طرفداران دنیای غرب محسوب می‌شدند یکی پس از دیگری سقوط می‌کنند و به طرف اسلامیت گرایی چرخش پیدا کرده‌اند. وجود حزب‌الله در لبنان، سقوط دولت مبارک در مصر و همچنین دومینوی قابل پیش‌بینی ریزش کشورهای عربی خلیج‌فارس، نیاز هم‌پیمانی با اسراییل را به دولتمردان آمریکایی گوشزد می‌کند. ایالات متحده در این بین باید بین توجه به منافع خود و روند دموکراتیزاسیون در خاورمیانه یکی را انتخاب کند. رویکرد ایالات متحده در خصوص اسراییل هنوز به طور قاطع مشخص نشده است. اسراییلی که ۶۳ سال قبل با حمایت غربی‌ها و آمریکای شمالی به منطقه تحمیل شد.

منبع: فارین پالیسی

۳۰ سال روابط پیچیده سوریه و فرانسه

ترجمه: علی شیخان

عکس: getty image

ناآرامی‌های اخیر سوریه بهانه‌ای شده تا روزنامه لوموند، نگاه به رابطه فرانسه با خانواده اسد طی ۳۰ سال گذشته بیندازد. دورانی که به میزان منافع ژئوپلیتیک دو کشور بسیار پیچیده بوده است. این بازخوانی تاریخی از روابط جنجالی میان سوریه و فرانسه در دوران ریاست جمهوری فرانسوا میتران آغاز می‌شود.

۱۹۸۲: سکوت میتران درخصوص کشتار حما

در فوریه ۱۹۸۲، نیروهای سوری، شهر حما در غرب کشور را محاصره کردند. اعتراضات سازماندهی شده از سوی اخوان‌المسلمین به شدت سرکوب شده، اما فرانسوا میتران که به تازگی به ریاست جمهوری فرانسه رسیده این سرکوب را محکوم نمی‌کند. به گفته دیدیه بیلیون، کارشناس خاورمیانه و مدیر انتشارات موسسه روابط بین‌الملل و استراتژی فرانسه، «فرانسه ترجیح می‌داد چشم‌های خود را به روی این کشتار ببندد تا اینکه از اخوان المسلمین حمایت کند.» اما این سکوت تنها به دلیل ترس غرب از اخوان المسلمین نبود. به عقیده کارولین دوناتی، نویسنده کتاب سوریه مستثنا میان مدرنیته و مقاومت، «سیاست فرانسه در سوریه همیشه تحت تاثیر منافع فرانسه در لبنان بوده است.»

۱۹۸۳: انفجار «پست دراکار»

صبح روز ۲۳ اکتبر ۱۹۸۳ در بیروت ۵۸ سرباز کلاه آبی فرانسه در انفجار مقرشان در «پست دراکار» کشته شدند. دقایقی قبل از آن هم در انفجار دیگری در مقر نظامیان آمریکایی، ۲۳۹ نظامی کشته شدند. با این وجود، فرانسوا میتران در ۲۶ نوامبر ۱۹۸۴ به سوریه می‌رود. به عقیده آنتوان باسبو، کارشناس سیاسی در کشورهای عربی، رییس جمهور سوسیالیست فرانسه «با آنکه به روش‌های به کار گرفته شده از سوی سوریه انتقاد داشت اما در عین حال برای حافظ اسد احترام خاصی قایل بود.» ۲۵ سال بعد، در ژوییه ۲۰۰۸، زمانی که خانواده قربانیان معترض حضور بشار اسد در پاریس هستند، یک سخنگوی کاخ الیزه در مقاله‌ای در روزنامه لوموند، دخالت سوریه در این حوادث را به شدت رد می‌کند.

۱۹۹۹: ژاک شیراک، «مربی» بشار جوان

باسل الاسد، پسر بزرگ حافظ، که باید حکومت سوریه را پس از پدرش به ارث بگیرد، به شکلی ناگهانی در حادثه رانندگی از بین رفت. در نتیجه برادر کوچکترش، بشار، رشته چشم پزشکی را رها کرد تا برای به دست گرفتن قدرت آماده شود. او پس از طی یک دوره کوتاه مدت آموزش افسری، در عرض چهار سال از فرماندهی یک گردان تانک به مقام سرهنگی در نیروی هوایی رسید. او برای ورود به صحنه بین‌المللی بر حمایت ژاک شیراک که او را زیر بال‌های خودش گرفته، حساب باز می‌کند. هفت نوامبر ۱۹۹۹، رییس جمهور فرانسه در کاخ الیزه میزبان این مرد جوان ۳۴ ساله است. یک سال پس از آن، ژاک شیراک تنها رییس یک دولت غربی است که در مراسم تشیع جنازه حافظ شرکت می‌کند. آنتوان باسبو می‌گوید: «ژاک شیراک، بشار اسد را همانند محمد ششم جوان، پادشاه مراکش هدایت کرد.» در ابتدا بشار اسد چهره یک اصلاح‌طلب را به خود گرفته بود. هر چند تدابیرش در سال ۲۰۰۴ به منظور انتخاب مجدد امیل لحود در راس لبنان تحریک‌کننده شناخته شد. در نتیجه ژاک شیراک به همراه جرج دبلیو بوش در حاشیه شصتمین سالگرد اعزام نیروهای آمریکایی به نورماندی، ابتکار عمل را به دست گرفته، راه را برای قطعنامه ۱۵۵۹ سازمان ملل بر ضد سوریه هموار کردند. این قطعنامه که در دوم سپتامبر ۲۰۰۴ به تصویب رسید، ۱۵ هزار سرباز سوری را ملزم به عقب نشینی از خاک لبنان کرد. با این قطعنامه چرخش در دیپلماسی فرانسه رقم خورد.

از سال ۲۰۰۵ به این سو: چرخش‌های متعدد سارکوزی

۱۴ فوریه ۲۰۰۵ رفیق حریری، نخست‌وزیر سابق لبنان در انفجار کاروان خود در بیروت کشته شد. جامعه بین‌الملل یک‌بار دیگر این حادثه را ناشی از دخالت سوریه عنوان کرد. هر چند دادگاه ویژه لبنان هنوز نه حکمی صادر کرده و نه سراغ محاکمه مجرمان رفته است. اما ژاک شیراک، رفیق شفیق «رفیق حریری» تا پایان دوره دوم ریاست جمهوری‌اش از هیچ کاری برای انزوای دیپلماتیک سوریه فروگذار نکرد. به طوری که امروز حتی رییس جمهور سابق فرانسه در آپارتمان خانواده حریری در حاشیه رود سن در شهر پاریس سکونت دارد.

اما نیکولا سارکوزی به محض پیروزی در انتخابات ریاست جمهوری در چرخشی آشکار و با وجود ترور آنتوان غانم، نماینده ضد سوری مجلس لبنان در ۱۹ سپتامبر ۲۰۰۷ در بیروت، به اعاده حیثیت دیپلماتیک سوریه می‌پردازد. سارکوزی شش روز بعد در حاشیه نشست سازمان ملل فریاد می‌زند که «قتل راه درستی نیست! فرانسه تمام تلاش خود را برای محاکمه قاتلان انجام می‌دهد. یک روز باید نقاب‌ها به زمین بیفتند.» پس از آن در چهارم نوامبر ۲۰۰۷ رییس دولت فرانسه، کلود گئان و ژان دوید لویت، مشاور دیپلماتیک خود را به عنوان فرستاده‌های خود به سوریه می‌فرستد. کاخ‌الیزه نیز این گرمی دوباره روابط دیپلماتیک را تنها به منظور یافتن راه‌حلی برای انتخابات ریاست‌جمهوری لبنان عنوان می‌کند. اما روز ۲۰ نوامبر، نیکولا سارکوزی در تماس تلفنی با بشار اسد و ژان دوید لویت، مشاور دیپلماتیک خود، اعلام می‌کند: «ما بررسی کردیم و به این نتیجه رسیدیم که الان زمان جدایی نسبت به دوران گذشته فرا رسیده است و ما دیگر نمی‌خواهیم با ادامه گفت‌وگو با سوریه خطر کنیم.» در روز ۳۰ دسامبر ۲۰۰۷ هم به بهانه عدم تعهد مقامات سوری نسبت به پرونده به بن‌بست خورده لبنان، قطع روابط با دمشق را تا اطلاع ثانوی اعلام می‌کند. تا اینکه در ۲۹ می ۲۰۰۸، رییس جمهور فرانسه به برقراری دوباره تماس تلفنی خود با بشار اسد اشاره می‌کند. به گزارش خبرگزاری رسمی سوریه، نیکولا سارکوزی از نقش دمشق در نتایج توافق ۲۱ می احزاب لبنان که چهار روز پس از آن به انتخاب میشل سلیمان در راس این کشور منجر شد، ستایش کرد. روز ۱۵ ژوئن، کلود گئان و ژان دوید لویت بار دیگر عازم دمشق می‌شوند تا از بشار اسد برای حضور در نشست ماه ژوییه اتحادیه مدیترانه دعوت به عمل آورند. در عین حال کاخ الیزه در روز سوم ژوییه اعلام کرد: «رییس جمهور سوریه نمونه کاملی در موضوع احترام به حقوق بشر به شمار نمی‌رود، اما او تلاش‌هایی در این زمینه به عمل آورده است.» دو روز پس از آن شورش زندانیان سیدنایه در شمال دمشق سرکوب شد. به گفته فعالان حقوق بشر سوریه، در این ناآرامی بین ۹ تا ۲۵ زندانی کشته شدند. اما در همین حال رییس جمهور سوریه در نشست ۱۳ ژوییه در فرانسه حاضر می‌شود و با وجود مجادلات فراوان، در رژه رسمی روز ۱۴ ژوییه نیز شرکت می‌کند.

۲۰۱۱: سکوت درخصوص ناآرامی‌های سوریه

به گفته مدافعان حقوق بشر؛ از زمان آغاز ناآرامی‌های سوریه در اواسط مارس سال جاری میلادی، ۴۵۰ نفر کشته شده‌اند. ۲۷ کشور عضو اتحادیه اروپا روز جمعه ۲۹ آوریل به منظور بحث درخصوص مجازات‌های احتمالی بر ضد دولت سوریه تشکیل جلسه دادند. همان روز شورای حقوق بشر سازمان ملل نشست ویژه‌ای را در مورد سوریه ترتیب داد اما فرانسه به شکل آشکاری درخصوص برکناری بشار اسد سکوت کرد. کارولین دوناتی این سوال را مطرح می‌کند که «آیا سیاست امکان رهایی رژیم سوریه از چالش کنونی را می‌دهد؟ آیا مقامات فرانسه باز هم ثبات لبنان را ترجیح می‌دهند یا آنکه تصمیم می‌گیرند همانند واکنش در برابر تونس و لیبی عمل کنند؟» چهارشنبه گذشته لامیه شکور، سفیر سوریه در فرانسه به وزارت امور خارجه فرانسه احضار شد تا عواقب محکومیت بین‌المللی رفتار سوریه درخصوص ناآرامی‌ها به او گوشزد شود. چرا تا این حد دست به عصا رفتار می‌شود؟ کارولین دوناتی تصریح می‌کند که «دیپلمات‌های غربی در توضیح دلایل خویشتن‌داری نسبت به انتقاد به بشار اسد به نبود مخالف جدی اشاره می‌کنند.»

ضمن آنکه آمریکا نیز در واقع خود را مدیون همکاری فعالانه دمشق در تعقیب اعضای القاعده پس از حملات ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ می‌داند.

منبع: لوموند

همه‌پرسی برای تغییر قانون انتخابات بریتانیا

رهبران محافظه‌کار حزب لیبرال دموکرات و حزب کارگر بریتانیا/عکس: رویترز

امروز (روز پنجم ماه می، ۱۵ اردیبهشت) مردم بریتانیا در یک همه‌پرسی درباره شیوه انتخاب نمایندگان مجلس عوام تصمیم خواهند گرفت. دو گزینه وجود خواهد داشت: حفظ شیوه فعلی که نمایندگان مجلس را براساس کسب اکثریت ساده تعیین می‌کند، یا آری گفتن به روش جدیدی که به اختصار «آرای گزینه‌ای» نام گرفته و نوع ساده‌ای از «نمایندگی تناسبی» است. بریتانیا، بر خلاف بیشتر کشورهای اروپایی در فرهنگ و شیوه تصمیم‌گیری‌های سیاسی خود جای چندانی برای همه‌پرسی سراسری قایل نیست. گرچه، همه‌پرسی‌های منطقه‌ای و شهری متداول است. آخرین باری که دولت مستقیما به آرای مردم سراسر کشور مراجعه کرد ۳۶ سال پیش، در سال ۱۹۷۵ برای آری یا نه گفتن به ادامه عضویت در بازار مشترک اروپا (اتحادیه اروپایی امروز) بود که پاسخ مردم به آن مثبت بود. همه‌پرسی امروز، زاییده مذاکراتی است که یک سال پیش به تشکیل نخستین دولت ائتلافی بریتانیا پس از گذشت ۶۰ سال منجر شد. به عبارت دیگر، عملی شدن یکی از شرط‌های اصلی حزب لیبرال دموکرات برای قبول دعوت حزب محافظه‌کار به تشکیل یک دولت ائتلافی.

اصطلاحات ناآشنا

در بیشتر نظرسنجی‌های انجام شده تا یک هفته پیش از روز همه‌پرسی، شمار قابل توجهی از مردم صراحتا می‌گفتند که از چند و چون روش جایگزین و تفاوت اصلی آن با شیوه رای‌گیری فعلی بی‌اطلاع هستند. شاید بتوان گفت که یک علت این سردرگمی، تمایل شدید رسانه‌های انگلیسی زبان دنیا به کوتاه کردن عبارات و اصطلاحات و به نوعی «بی‌معنی» کردن این نوع اسم‌گذاری‌هاست. در واقع، استفاده از اصطلاح «اکثریت ساده» برای توصیف روش ۹۰ ساله جاری انتخابات مجلس عوام بریتانیا، هم بی‌معناست و هم غیردقیق! چون نزدیک به ۶۰ درصد از نمایندگان کنونی بدون کسب اکثریت آرا در حوزه انتخابی خود به مجلس راه یافته‌اند. شاید یک تعریف گویاتر برای سیستم جاری، تشبیه آن به یک مسابقه دو باشد که در آن برای نفرهای دوم و سوم مسابقه مدال نقره و برنز در نظر گرفته نمی‌شود. یعنی اولین دونده‌ای که از خط پایان بگذرد برنده مدال طلاست و باقی همه بازنده‌اند.

تشریح این وضع در قالب مسابقات انتخاباتی این‌طور خواهد بود که به طور مثال، اگر «نفر اول» ۳۰ درصد کل آرا، «نفر دوم» ۲۷ درصد و نفر سوم ۲۵ درصد آرای مردم را به دست آورده باشند و ۱۲ درصد آرا باقیمانده بین احزاب کوچک‌تر تقسیم شده باشد، برنده این مسابقه سیاسی بدون برخورداری از آرا ۷۰ درصد از رای‌دهندگان، نماینده حوزه خود خواهد بود. با این اوصاف، «اکثریت ساده» نامیدن این روش می‌تواند گمراه‌کننده باشد. بی‌دلیل نیست که اکنون بسیاری از مردم می‌گویند معنی واقعی اصطلاح و شیوه عمل «آرای گزینه‌ای» را هم نمی‌دانند. بزرگ‌ترین زیان سیاسی چنین وضعی، امکان انصراف خیلی از مردم از شرکت در همه‌پرسی می‌تواند باشد.

تفاوت‌های دو روش

روش جاری برای انتخاب نمایندگان مجلس، به هر شهروند دارای حق رای امکان می‌دهد که پس از مشاهده اسامی نامزدهای انتخابی در حوزه محل اقامت خود، فقط در مقابل نام کاندیدای مورد نظر خود علامت بگذارد. به عبارت دیگر، هر رای‌دهنده دارای یک رای و برای یک کاندیداست و بس. اما در روش آرای گزینه‌ای، رای‌دهنده به تعداد نامزدهای انتخاباتی ثبت شده در حوزه انتخابی خود صاحب رای خواهد بود، ولی باید گزینه‌های خود را روی کارت الکترال (رای دهی) درجه‌بندی کند. به عبارت دیگر، با گذاردن شماره‌های ۱، ۲، ۳ و... در مقابل اسم هر نامزد انتخاباتی که مایل است به او رای بدهد، درجه اولویت هر گزینه را مشخص کند.

تفاوت‌ها در شیوه معلوم شدن برنده

تعیین نامزد برنده در هر حوزه انتخابی به شیوه «اکثریت ساده» بسیار ساده است: هر کاندیدایی که بیشترین تعداد آرا به اسم او باشد، صرف نظر از درصد آن، نماینده منتخب آن حوزه در مجلس عوام خواهد بود و باقی همه بازنده محسوب می‌شوند. در این روش، تناسب آرا نقشی در تعیین نتیجه انتخابات ندارد. شمارش آرا در روش «آرای گزینه‌ای» قدری پیچیده‌تر است چون دارای عامل جدیدی به نام «تقسیم آرا» نیز هست: هر کاندیدایی که صاحب بیش از نیمی (۱+۵۰) از تمام آرا معتبر در هر حوزه باشد، نماینده منتخب مردم و باقی نامزدها بازنده محسوب خواهند شد. ولی چنانچه هیچ‌یک از نامزدها به حدنصاب مذکور نرسیده باشند، صاحب کمترین آرا بازنده و از مدار رقابت خارج شده و آرا ریخته شده به نام او، به تناسب آرا موجود، بین باقیماندگان تقسیم خواهد شد. این روند تا زمانی که شمار آرا یکی از کاندیداها از مرز (۱+۵۰) بگذرد و برنده شناخته شود، ادامه خواهد داشت. هواداران حفظ شیوه موجود، انتخابات به روش آرا گزینه‌ای را گیج کننده، غیردموکراتیک و پر خرج می‌دانند و در حمایت از روش اکثریت ساده می‌گویند مردم به آن عادت دارند و دقیقا می‌دانند کدامیک از کاندیداها را برای نمایندگی خود در مجلس برگزیده‌اند. این گروه، مهم‌ترین نتیجه مثبت انتخاب به روش اکثریت ساده را به روی کار آمدن دولتی تک حزبی و با ثبات می‌داند و با اشاره به اختلافات مسلکی در دولت ائتلافی فعلی، معتقد است که نتیجه تغییر روش کنونی تشکیل دولت‌های ائتلافی ضعیف، درگیر کشمکش‌های داخلی و کم دوام خواهد بود. در واقع، نادرست نخواهد بود اگر مخالفان تغییر قانون انتخابات را مخالف دولت‌های ائتلافی دانست. به طور مثال، یکی از انتقادهای اصلی آنها به هر نوع روش تناسبی شمارش آرا برای تعیین برنده انتخابات مجلس، افزایش موارد به وجود آمدن یک مجلس معلق، یا بدون اکثریت قاطع یک حزب است. در آن صورت، به باور مخالفان تغییر، معمول شدن دولت‌های ائتلافی به مفهوم بی‌معنی شدن داشتن برنامه و مرام حزبی خواهد بود، زیرا بنا به ادعای این گروه، احزاب برای ائتلاف با یکدیگر ناچار از مصالحه یا حتی ترک بعضی از تعهداتی خواهند شد که برای جلب حمایت رای‌دهندگان، پیش از انتخابات به مردم سپرده بودند. موافقان تغییر، با اشاره به تجربه طولانی استرالیا در اجرای روش آرای گزینه‌ای، این ادعا را بی‌اساس می‌دانند.

بده بستان‌های پشت پرده

در ادامه این بحث که کدامیک از دو شیوه دموکراتیک‌تر عمل می‌کند، مخالفان تغییر با تکیه بر ادعای «منفی» بودن دولت‌های ائتلافی می‌گویند در سیستم دولت‌های تک حزبی، مردم وقتی از دولت روز ناراضی یا خسته شوند به سادگی می‌توانند آن را مرخص کنند. در صورتی که به اعتقاد آنها، احزاب درون یک دولت ائتلافی برای بقای قدرت خود با هم معامله خواهند کرد. این جناح همچنین مدعی است که در روش آرای گزینه‌ای این احتمال هست که نهایتا کاندیدایی برنده اعلام شود که اکثریت رای‌دهندگان او را در صدر نامزدهای مورد نظر خود نگذاشته باشند! ادعایی ممکن، ولی با احتمالی اندک.

طرفداران انتخاب روش آرای گزینه‌ای یکی از بزرگ‌ترین پیامدهای منفی روش فعلی را «قبیله‌ای» شدن فعالیت حزبی در مناطق مختلف کشور ذکر می‌کنند. به عبارت دیگر، اگر منطقه‌ای پایگاه مستحکم و غیرقابل نفوذ یک حزب بزرگ شناخته شود، کرسی‌های آن در مجلس حالت «ارث پدری» پیدا کرده و حزب‌های دیگر را یا از صحنه رقابت حذف می‌کند یا آنها را به قرار و مدارهای تاکتیکی با یکدیگر خواهد کشاند. به باور این گروه، زمانی که حتی کوچک‌ترین حزب بداند که آرای داده شده به آن در محاسبات نهایی برای تعیین برنده نقش دارد، رای دادن‌های تاکتیکی دیگر بی‌معنا خواهد شد و هر نامزد نمایندگی پارلمان نیز متوجه خواهد شد که برای جلب پشتیبانی مردم، با همه طرف است و نه فقط هواداران حزب خود. گرچه همه‌پرسی امروز غیرحزبی اعلام شده و تمام نمایندگان مجلس، فارغ از گوشزدهای معمول مبصرها و ناظم‌های حزبی آزاد هستند در هر یک از دو جناح تبلیغ کنند، ولی نگاهی به سخنرانان اصلی و شکل کلی هر جناح گویای این واقعیت است که در درجه اول، حزب محافظه‌کار و در پشت سر آن نسل سالمندتر در حزب کارگر ادامه روش فعلی را مطمئن‌تر و دموکراتیک‌تر می‌دانند. البته، شاید به این دلیل که به سود هر دو حزب اصلی بوده است! طبیعتا، حزب لیبرال دموکرات که سال‌ها از لژ مخالف دولت‌های روز برای تغییر قانون انتخابات مبارزه کرده، طرفدار اصلی تغییر است. همین‌طور حزب‌های ملی منطقه‌ای در اسکاتلند، ویلز و ایرلند شمالی. به هر حال، فعالیت‌های تبلیغاتی دو جناح، از ادعا و اتهام علیه یکدیگر و حتی تهدید به شکایت حقوقی بی‌نصیب نمانده است. آنچه اکنون باقی مانده آری یا نه گفتن مردم بریتانیا به پیشنهاد جایگزین کردن «آرای گزینه‌ای» به جای «اکثریت ساده» برای تعیین نمایندگان منتخب مردم در مجلس سفلی پارلمان بریتانیا (مجلس عوام) در روز پنجم ماه می است. مجلس علیا (اعیان) بریتانیا انتصابی است.

منبع: بی.بی.سی

نیم نگاه

القاعده پس از بن‌لادن

■ تحلیلگران امور جنبش‌های اسلامی معتقدند ایمن الظواهری، مرد دوم شبکه القاعده به زودی رهبری این گروه را پس از کشته‌شدن اسامه بن‌لادن به دست نیروهای آمریکایی که در یک عملیات نظامی در نزدیکی اسلام‌آباد رخ داد، برعهده خواهد گرفت. در این رابطه گرچه گروهی از تحلیلگران می‌گویند القاعده همان سبک و شیوه سابق خود را ادامه خواهد داد اما گروهی دیگر بر این باورند که این شبکه دچار رکود و اضمحلال خواهد شد یا به دلیل دستاوردهای انقلابات در کشورهای عربی در نهایت از دور خارج خواهد شد.

ایادالبرغوثی، تحلیلگرسیاسی و استاد دانشگاه بیرزیت می‌گوید: القاعده همان شیوه‌ای را دنبال خواهد کرد که در دوران اسامه بن‌لادن وجود داشت. زیرا به اعتقاد او ایمن الظواهری جانشین احتمالی بن‌لادن همان افکار و اندیشه‌ها را دارد. البرغوثی می‌افزاید: ادبیاتی که القاعده با آن سخن می‌گوید نشأت گرفته از یک سازمان متمرکز نیست بلکه ناشی از یک ایدئولوژی است که گروه‌های مختلفی در کشورهای جهان آن را نمایندگی می‌کنند اما هریک به روش خاص خود. این سازمان‌ها با مرکزشان که اسامه بن‌لادن مسوول آن بود در ارتباط زیادی نبودند.

همچنین دکتر ولیدالمدلل، کارشناس متخصص در امور جنبش‌های اسلامی می‌گوید: افکاری را که بن‌لادن طرح کرد به خصوص آنچه در ارتباط بین مسلمانان و غرب بود، همچنان استمرار خواهد داشت. وی با اشاره به توانمندی‌های القاعده بعید نمی‌داند که این جریان فکری رهبران جدیدی از خود باز تولید کند یا تحت عناوینی مشابه القاعده جدید فعالیت‌های تازه‌ای را شکل دهد.

وی می‌افزاید: بن‌لادن بیشتر یک نمونه فکری پایدار بود تا یک حالت گذرا، به همین دلیل انتظار می‌رود که این اندیشه همچنان پابرجا بماند. به‌خصوص تا زمانی که توجیهات خود را داشته باشد. از جمله این توجیهات اشغالگری اسراییل در سرزمین‌های عربی یا دخالت‌های غرب در امور کشورهای اسلامی و عربی یا تلاش برای ترجیح دادن منافع غرب بر منافع این‌گونه کشورهاست. تا زمانی که غرب همچنان به مبارزه خود با اسلام ادامه می‌دهد (طبق گفته تعدادی از رهبران سیاسی و ایدئولوژیک این گروه‌ها) افکار القاعده نیز برابر نسل‌های آینده‌ای که کشورهای عرب نمی‌توانند آنها را مجاب کنند باقی‌مانده و توان جدیدی پیدا خواهد کرد.

اما خالد العمایره، یک تحلیلگر دیگر می‌گوید: القاعده حول یک شخصیت کاریزماتیک شکل نگرفته بود که اگر رهبرش بمیرد یا پنهان شود سازمان فرو بریزد. به نظر او سازمان القاعده یک گروه عقیدتی است که خیلی تحت تاثیر مرگ یا اختفای رهبرش نخواهد بود. وی می‌گوید: بن‌لادن طی سال‌های اخیر بیش از آنکه رهبر یک گروه باشد و به مسایل گروهش بپردازد به یک شخصیت سمبولیک تبدیل شده بود. با این حال اعتراف می‌کند که القاعده دچار ضعف گشته بود و این مساله به‌خصوص پس از بروز جنبش‌های عربی کاملا به چشم می‌خورد.

العمایره در رابطه با آینده این گروه می‌گوید: انقلاب‌های عربی عقیم بودن و عدم صلاحیت روش‌های مبارزاتی شبیه القاعده را در ایجاد تغییرات دلخواه و دگرگونی رژیم‌ها به اثبات رساند. این جنبش‌ها نشان داد که شیوه‌های مسالمت‌آمیز و تظاهرات انبوه مخالفان کارآیی بیشتری دارد و می‌تواند تغییرات مطلوبی را به همراه آورد. به گفته او همین مساله حتی ممکن است در آینده القاعده را به تجدیدنظر در کارهای و عملکردش وادار کند و موجب ایجاد رویکردهای معتدلی در این گروه شود.

این کارشناس درعین حال هشدار می‌دهد که به هر حال باید پذیرفت شبکه القاعده غیرقابل کنترل است. زیرا یک شبکه غیرمتمرکز بوده و بر یک تفکر سلفی بنا شده است. استراتژی این شبکه قتال و جنگ با مشرکان و کفار یا رژیم‌های وابسته به آنها بدون توقف و تا پیروزی نهایی است.

اما مدلل معتقد است سازمان القاعده در آینده شاهد یک عقب‌گرد و رکود خواهد بود. به‌خصوص اگر انقلاب‌های عربی شکل درستی به خود گرفته و شکوفا شوند و بتوانند در واقعیت به اهداف خود جامه عمل بپوشانند. وی در این‌باره استدلال می‌کند که در صورت وقوع چنین امری دیگر القاعده توجیهی برای فعالیت نخواهد داشت. از آن گذشته باید به یاد داشته باشیم که اندیشه متوسل شدن به غرب و تن سپردن به آن (غرب‌گرایی) بود که موجب شکوفایی اندیشه القاعده می‌شد.

البرغوثی نیز در تکمیل سخنانش می‌گوید: پیروزی ملت‌های عرب نشان می‌دهد که عصر جدید متعلق به ملت‌هاست، نه دولت‌ها یا سازمان‌ها. بنابراین تشکل‌های کوچک دیگر در این میان جایی نخواهند داشت. این تشکل‌ها جایی معنا داشتند که ملت‌ها قادر به تصمیم‌گیری یا ایجاد تغییرات نباشند. آنها در واقع به نمایندگی از ملت‌ها یا گروه‌های اجتماعی می‌آمدند تا این تغییرات را به وجود آورند اما زمانی که این اهداف محقق شود دیگر چنین نقش‌هایی منتفی خواهد بود.

منبع: الجزیره